پیوند

اییرنیم وئجو - ایران بزرگ – ایرانشهر

سرزمینی که آن را « **ایران** » می نامیم، گسترۀ فراخدامنی است که مرزهای گیتا شناسی آن مانند همۀ دیگر سرزمینهای جهان در گذر از فراز و فرود رخدادهای تاریخ جابجاییهای بسیار بخود دیده اند.
نام این سرزمین در زبان پهلوی **{ اِران Eran }** و در دورۀ ساسانی {**اِران شتر Eranshatr**} گفته می شد.
در دورۀ هخامنشی تبار ایرانی را **{ ایی ریا Airya }** می گفتند که بگونه های { Iron } و { Ir } نیز گفته شده است. واژه های **آریا - آریاییان - و ایران** که هنوز هم در زبان پارسی بجای مانده برگرفته از همین بُن واژه اند.
در گرامی نامه ی اوستا، واژۀ **{اَریه Ariya }** هم نام تبار ایرانی است و هم به چم آزاده و با آبرو و والامنش آمده است . این واژه در زبان ایرلندی کُهن هم به همین آرش است و این خود می رساند که زمانی نژاد ایرلندی با نژاد ایرانی بگونه ای پیوند خویشی داشته اند.
فردوسی نیز در شاهنامۀ خود چندین بار برنام **« آزاده »** را برای ایرانیان بکار برده است، در این بند که در شکست یزدگرد سوم آمده به روشنی پیدا است که **« آزاده»** فرنام ایرانیان است:

از **آزادگان** پاک ببرید مهر
دگرگونه شد چرخ گردون سپهر

و در گفتگوی گشتاسب و اسفندیار در بارۀ رستم :

بگیتی نداند کسی هم نبرد
نه توری و رومی و **آزاده** مرد

و یا در جنگ کاوس و شاه مازندران:

به توس و به گودرز و کشوادگان
به گیو و به گرگین و **آزادگان**
بفرمود تا لشکر آراستند
سنان و سپرها بپیراستند

و یا در جایی دیگر:

ز گردان ایران دو **آزاده** کشت
ز تیرش سپهبد بنمود پشت

و باز :

ز **آزادگان** این نباشد شگفت
ز ترکان چین یاد نتوان گرفت

در میهمانی بهرام گور در خانه « ماهیار» دختر میزبان که آرزو نام داشت با چنگ و سرود برای بهرام می خواند :

تویی چون فریدون **آزاده** خوی
منم چون پرستار و نام آرزوی

آرزو پدر خود ماهیار را نیز **آزاده** می نامد :
چنین گفت با ماهیار آرزوی
که ای پیر **آزادۀ** نیک خوی

در سروده های پس از اسلام نیز به فرنام **آزاد** و **آزاده** بـرای ایرانیـان بسـیار بـر می خوریم، این بند از رودکی سمرغندی است:
شادی بوجعفر احمد ابن محمد
آن **مه آزادگان** و مفخر ایران

در گـرامی نامـۀ اوسـتا، خاسـتگاه ایرانیـان{ **ائـیرینم وئجو** Airyanem vaejo دانسته شده که در پهلـوی Eranvej شـده اسـت. این واژه از دو بهـر فـراهم گشـته است، بهر نخست آن « ایران» و بهر دوم آن « ویج » که آرش آن تخمه و نژاد است. زنده یاد دکتر بهرام فروشی، واژۀ (بیج) در زبان پارسی امـروز را بـر آمـده از همین ریشه می داند و بر این باور اسـت کـه واژۀ (بیضـه) در زبـان عـربی نـیز از همین بُن واژه برخاسته است، از اینرو « **ایرانویج** » آرش نژاد و تخمه ایرانیها را دارد .
در اوستا هنگامی که از « **ایرانویج** » سـخن بـه میـان می رود، از سـرزمینی بسـیار سرد یاد می شود. در بند سـوم از فرگـرد یکم وندیـداد برگـردان دکـتر جلیـل دوسـت خواه که سخن در باره ی سرزمین هاست، می خوانیم:
...نخسـتین سـرزمین و کشـور نیکی کـه من - اهـورا مـزدا آفریـدم {ایرانویج} بود بر کرانۀ رود{دایتیا}ی نیک.
پس آنگاه اهریمنِ همه تن مرگ، بیامد و به پتیارگی « اژدهـا » را در رود دایتیـا بیافریـد و « زمسـتان دیـو آفریـده» را بـر جهـان هسـتی چـیرگی بخشید...
در آنجا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان و در آن دو مـاه نـیز، هـوا برای آب و خاک و درختان سرد است..

در بارۀ جای این سرزمین، دو گونه سخن در میان است، برخی مانند دارمستتر بر این باورند که ایرانویج باید در آذرآبادگان و در نزدیکیهـای قـره بـاغ کنـونی بـوده باشـد کـه همان « **اِران** » کهن اسـت. خـود واژه ی **اِران** نـامی اسـت کـه از ریشـه ی کهن « **ائیریه** » در زبان اوستایی برخاسته و همـان ایـران اسـت. **اران** جـای بسـیار سـردی است و زمستانهای بسیار سرد و دراز دارد .
ولی گروه دیگری از ایرانشناسان جای ایرانـویج را در بخش خـاوری ایـران می داننـد. اینها از همان فرگرد دوم وندیداد گواهی می آورند که در آن نام شهرها و سرزمین هـا برشمرده می شوند و چنانچه دیدیم پیش از همه نام ایرانویج آمده و پس از آن سُغد و مرو و بلخ و نیسا و هرات آورده شده است:
۵
دومین سرزمین و کشور نیکی که من - اهـوره مـزدا آفریـدم جلگـۀ سُـغد بود...
۶
سومین سر زمین و کشور نیکی که من - آفریدم اهوره مزدا « مَرو» نیرومند و پاک بود...
۷

چهارمین سرزمین و کشور نیکی که من - اهوره مزدا آفریدم « بلخ » زیبای افراشته درفش بود...

۸

پنجمین سرزمین و کشور نیکی که من - اهوره مزدا آفریدم « نِسایَه» در میان بلخ و مرو بود...

۸

ششمین سرزمین و کشور نیکی که من - اهوره مزدا آفریدم « هرات» و دریاچه اش بود...

فراموش نکنیم که جای ایرانویج در کنار رود **« دایتیا »** گفته شده که همان رود **« وهرود »** است، و می دانیم که وهرود همان آمودریا (جیحون) است .
بنا بر این می توان گفت که همین بخش از سرزمین که آمودریا آنرا آبیاری می کرده، و در زمانی بسیار آباد و بارور بوده است جایگاه نخستین ایرانیان و خاستگاه آنها است .
در پی سرد شدن ناگهانی هوا و فشاری که مردم زرد پوست از سوی اپاختر بر ایرانیان می آوردند ؛ گروههای بزرگی از این مردم خاستگاه نخستین خود را رها کرده و بسوی پُشتۀ ایران روی آوردند و این کوچ چندین بار پیاپی و هر بار در دسته های بی شمار انجام گرفت.
داده های دیرینه شناسی نشان می دهند که پیش از رسیدن این گروهای کوچور به پُشتۀ ایران، مردمانی بومی در آنجا زندگی می کردند.
سرزمین سه پهلویی که در میان دره های سَند در خاور و رشته کوههای زاگرس در باختر و دریای مازندران و رشته کوههای غفغاز و آمو دریا در شمال و دریای پارس و دریای عمان در نیمروز، پُشتۀ ایران نامیده می شود .

شایان یاد آوری است که **(فلات)** یک واژۀ تازی است و بکار بردن این واژه برای سرزمین ایران درست نیست، در زبانهای اروپایی واژۀ (پلاتو plateau) به چم بلندی بسیار بزرگی بر روی کره ی زمین است . در زبان تازی (فلات) به بیابان بی آب و گیاه گفته می شود!!. شوربختانه تر زبانان یا مترگمین نَسک های اروپایی در برگرداندنِ واژۀ (پلاتو plateau) به پارسی، واژۀ تازی (فلات) را تنها به شوند همانندی این دو واژه برگزیدند!!.. آرش این واژه در زبان تازی (نَجد) و در پارسی « پُشته » است، از همین رو بکار بردن واژۀ (فلات) برای سرزمین ایران نادرست، و بجای آن باید واژه ی « پُشته » بکار گرفته شود.
سراشیبی این پُشته از کرانه های نیمروز بسوی شمال است و بلندای آن پیرامون کرمان به 1676 متر - در مشهد به 1054 متر - تبریز به 1200 متر - و بخشهای کویری آن تا 609 متر فرا تر از رویۀ دریا می رسد.
فراخی این پُشته نزدیک دو میلیون و شش سد هزار کیلومتر چهار پهلو است که کم و بیش نیمی از آن تا نزدیک یک میلیون و شش سد و چهل و هشت هزار کیلومتر چهار پهلو در بر گیرندۀ ایران کنونی است که پهنۀ آن برابر با پهنۀ کشورهای فرانسه - سویس - ایتالیا - اسپانیا - ایتالیا و بریتانیا است.
ایران کنونی بخشی از آن پُشتۀ بزرگ است که کرانه هایش با آن کوههای بلندِ پیرامون و دریاهایش در کرانه های دیگر، در رُخدادهای تاریخی این سرزمین جایگاه بسیار ویژه ای داشته اند.
داده های دیرینه شناسی نشان می دهند که این پُشته در دوران سوم زمین شناسی هنوز در زیر آب دریای تتیس بوده اند. این یک نام ساختگی است که در دوران سوم

زمین شناسی دریای مدیترانه را از راه پُشته ایران به آبخوستهای آنتیل می پیوست و گودی های آنرا پوشانیده بود .
در دوره های پایانی دوران سوم زمین شناسی پشتهٔ ایران اندک اندک از زیر آب بیرون آمد و دریاچه هایی که امروزه در این بخش از زمین دیده می شوند بازماندهٔ همان دریای بزرگ پیش تاریخی اند.
در آن دوران، نَم بسنده برای پدید آمدن جنگلهای سر سبز و چراگاههای فراخدامن در کرانه های دریای میانی سراسر آن پُشته را فراگرفته بود .
پس از آن، دوران یخ بندان های بزرگ آغاز گشت... در آغاز دوران چهارم با گرم شدن هوا برف ها رو به آب شدن گذاشتند و همراه با باران ها و تنداب ها، در جاهای پست این سرزمین، دریاچه های بسیار پدید آوردند که هنوز هم برخی از آنان بر جای مانده اند. در دوران خشکی اندک اندک دو دریای بزرگی که دشت کویر و لوت را پوشانده بودند و نیز دریاچه های دیگری مانند دریاچه ساوه و نیریز و زره سیستان خشک شدند و دریاچهٔ اورومیه نیز که در زمان گذشته زمین بزرگتری را در بر گرفته بود رو به کاستی گذاشت و شوربختانه در روزگار ما در پی بی انگاریهای حکومت اسلامی یکسره از میان رفت.
سرزمین های پست و کویری نخست به مُرداب و سپس به شوره زار و سپس تر به بیابان های بی آب و گیاه دگرگون شدند .
آب و هوای پُشته ی ایران در دوره های پیشین هیچ همانندی با آب و هوای امروز آن نداشته است . از داده های تاریخ و دانش دیرین شناسی درمی یابیم که در دوران هخامنشیان چگونگی این پُشته از دیدگاه آب و هوا و سر سبزی بگونهٔ دیگری بوده است. بسیاری از جاهایی که امروزه خشک و بیابان و بی آب و گیاه اند، در روزگار هخامنشیان چمنزار و جنگل و بیشه بوده اند، و جنگلهای انبوه که بجامانده های آنها هنوز هم دیده می شوند، پیرامون کویر را فرا گرفته بودند . این جنگلها که بیشتر بدست هیزم شکنان نابود شدند!!. آب و هوای بخشهای کویری را نرم تر می کردند.
در بسیاری از بخش های پیرامون کویر که امروزه هیچ نشانی از زندگانی در آنها نیست، در روزگاران گذشته روستاهای سر سبز بوده و مردمانِ بسیاری در آنها زندگی می کرده اند. ماندمانهای بدست آمده از کویر شهداد راستینگی این سخن را به رخ می کشند!.

نگاره ای از کویر شهداد

پس از خشک شدن دریای بزرگی که پشتهٔ ایران را فراگرفته بود رودها به دریاچه ها سرازیر می شدند و گل و لای باروری از خود برجا می گذاشتند. دشتها دارای مرغزارهای انبوه و گیاهان شدند و جانوران دست آموز که همراه با مردمان می زیستند بسوی دشت روی آوردند... نزدیک به هفت هزار سال پیش مردمان پشتهٔ ایران را در دشت می بینیم و نمونه هایی از آنها را در (سیلک (Sialk نزدیک کاشان کنونی می یابیم.

نگاره ای از تپه سیلک

ایران بزرگ

از دیدگاه فرهنگی هنگامی که از « **ایران بزرگ** » یاد می کنیم، نگاه ما به پشتهٔ فراخدامنی است که کران تا کران آسیای میانی- بلخ - رشته کوههای هندوکُش در راستای شمال خاوری، افغانستان و باختر پاکستان در بخش های جنوب خاوری، و از سوی باختر، میان رودان (عراق کنونی) - و غفغاز در بخش شمال باختری است.

زنده یاد پرفسور ریچارد فرای ایران بزرگ را در بر گیرندهٔ بخش بزرگی از غفغاز- عراق- افغانستان- و آسیای میانی می داند که گسترهٔ فرهنگی آن تا چین و باختر هند نیز گسترش یافته است. **ریچارد فرای** در نوشتاری بسیار ارزشمندی زیر نام: Greater Iran می نویسد: **ایران** در بر گیرندهٔ همهٔ مردمان و سرزمینهایی است که در آنها زبانهای ایرانی بکار می رود و همهٔ بخشهای فرهنگ ایرانی در آن پیروزمند و چیره بوده است.



نخشهٔ ایران بزرگ

چم « **ایران بزرگ** » از دیدگاههای گوناگون ریشه در تاریخ چند هزار سالهٔ آن دارد و به دوران نخستین شاهنشاهی ایرانی که بدستیاری کوروش بزرگ بنیاد گذاری شد باز می گردد.

The Cambridge History of Iran گسترهٔ تاریخی و فرهنگی ایران بزرگ را در بر گیرندهٔ ایران امروز، بخش هایی از چین - افغانستان - و جمهوری های جدا شده از شوروی پیشین می داند.

در برخی از دوره های تاریخی و به انگیزه های گوناگون، اندامهای ارزشمندی از پیکر ایران بزرگ جدا شدند، نخستین پارگی در سال 1533 میلادی انجام گرفت و بخشی

از ترکیه همراه با سرزمین میان رودان (عراق کنونی) که تا آن زمان اندامی از پیکر ایران بزرگ بودند به امپراتوری عثمانی واگذار گردید!!.
و واپسین پارگی در سال 1349 کوچی رخ داد و آبخوستان بحرین (مجمع الجزایر بحرین) برای همیشه از پیکر مادر جدا گردید.
در پی این پارگیهای بد هنجار، کشورها و ملت های نوینی ساخته شدند که اگر چه از راه زبان و فرهنگ با دیگر مردم ایران پیوندهای ناگسستنی داشتند ولی هازمانهای ویژۀ خود را پدید آوردند. آنچه که در همین جا شایان یاد آوری است اینکه انگیزۀ همۀ این پارگیهای بد شگون، دست یازی های شترنگ بازان بزرگ سیاسی (بویژه دولتهای استعماری روس و انگلیس) بوده اند نه نا سازگاریهای فرهنگی میان مردم ایرانشهر آنگونه که شترنگ بازان سیاسی وانمود می کنند!!....

هخامنشیان

شاهنشاهی هخامنشیان را بزرگترین شاهنشاهی از دیدگاه گستردگی مرزها و شمار مردمان دانسته اند. برابر گزارش کارشناسان بیش از 49 میلیون تن از مردم جهان آن روز که شمارشان از 112 میلیون فراتر نمی رفت، در شاهنشاهی ایران زندگی می کردند، بدین ترتیب ایران را باید نخستین سرزمین چند فرهنگی و چند زبانی بشمار آورد، مردمی از سی تبار گوناگون که همگی مانند اندامهای یک بدن، پیکر زیبا و با شکوه **ایران بزرگ** را فراهم آورده بودند. گسترۀ فرمانروایی هخامنشیان از درۀ سند در هند تا رود نیل در مصر و سرزمین بنغازی در لیبی امروز و از رود دانوب در اروپا تا آسیای میانی را در بر می گرفت..

اشکانیان

اسکندر گجستک با یورشی خانمانسوز، شاهنشاهی هخامنشی را بر انداخت ولی مرزهای شاهنشاهی ایران همچنان برجا ماندند... اشکانیان در سال 247 پیش از میلاد دست سلوکیان یونانی تبار را از سر مردم ایران کوتاه نمودند و خود بنام **شاهنشاهی اشکانی** تا سال 224 میلادی بر ایران فرمانروایی کردند.. گسترۀ فرمانروایی اشکانیان از رود فرات تا هندوکُش و از کوههای غفغاز تا دریای پارس را در بر می گرفت. از آنجایی که جادۀ ابریشم در گسترۀ شاهنشاهی اشکانی جاگرفته بود، در پی رفت و آمدهای بازرگانی میان امپراتوری روم و پهنۀ مدیترانه و امپراتوری **« هان»** در چین، ایران کانون بازرگانی جهان شد.

ساسانیان

شاهنشاهی ساسانی واپسین شاهنشاهی ایرانی پیش از اسلام بود که از سال 224 تا 651 میلادی بر ایرانشهر فرمانروایی کرد. این شاهنشاهی یکپارچه را اردشیر پاپکان با شکست دادن اردوان پنجم واپسین شاهنشاه اشکانی بنیاد گذاشت و یکبار دیگر (پس از فروپاشی خاندان هخامنشی) ایران را یکپارچگی بخشید و همۀ بخشهای آن سرزمین فراخدامن را بزیر یک درفش فرمانروایی کشید. دورۀ ساسانی را یکی از برجسته ترین دوره های تاریخ ایران شناخته اند. در این دوره آیینهای شهریگری ایرانی شکوفا شدند، رنگ و بوی فرهنگ ایران از مرزهای ایرانشهر فراتر رفت و به چین و هندوستان و اروپای باختری و آفریقا رسید . ساسانیان نخش بسیار برجسته ای در هنر اروپایی و آسیایی در دوره های میانه داشتند. بخش بزرگی از آنچه که امروزه

بنا درست با نام تمدن اسلامی در هنر – بنا سازی – خنیاگری و دیگر زمینه ها شــناخته می شود از ساسانیان به جهان اسلام رسیده است.

زبان ها و خرده فرهنگهای ایرانی در دورۀ ساسانی

شهریاران ساسانی در آغاز از زبان پارسی میانه – یونانی – و پارتی برای نوشتن سنگ نگاره ها بهره می گرفتند، ولی دیری نپایید که زبان یونانی از میان برداشــته شـد و بـا روی کار آمدن شاپور دوم « پارتی» میانه هم از میان رفت و تنها پارسـی میانـه بـرای نگارش رویداد ها بکار گرفته شد .
مردم ایرانشهر اگـر چـه در خانـه و روسـتا و شـهر خـود بزبانهـا و گویشـهای گونـاگون ایرانی مانند: تاتی – دیلمی - گیلانی – مازندرانی – لُری – کردی- سـریانی – آشـوری - ارمنی و عربی و جز اینها سـخن می گفتنـد، ولی زبـان همگـانی مـردم ایـران پارسـی میانه بود. پیش از دستیازیهای بد شگون روسیه به آسیای میانی و غفغاز، زبان پارسـی نه تنها زبان ادب و پیالۀ فرهنگ مردم آن سر زمین ها بـود، بلکـه این زبـان درسـت در همان سر زمین ها ساخته و پرداخته شد و سیمای امـروزین خـود را پیـدا کـرد و پیالـۀ فرهنگ ایران شناخته شد!!..
بنا بر دانشـنامۀ بریتانیکـا در بخش IRAN i LANDS OF IRAN پیش از دسـتیازی انگلستان به عراق در سـالهای 1918ـ 1932 و بـاز داشـت مـردم کردسـتان از سـخن گفتن بزبان پارسی، در کردستان عراق زبان پارسی بکار می رفته است!!..

با پیشروی روز افزون دولت استعمارگر روسیه و دسـتیازی بـه سـر زمینهـای جنـوبی پس از دو جنگی کـه بـر ایـران پذیرانـده شـد و پیمـان نامـه هـای ننگین گلسـتان و ترکمانچای را در پی آورد ، و نیز مرگ نا بهنگام عباس مـیرزا در سـال 1823 و کشـته شدن میرزا ابوالقاسم (قائم مقام فراهانی) نخست وزیـر ایـران ، بسـیاری از خانـات آسیای میانی امید خود را به پشـتیبانی ایـران در برابـر ارتش تـزاری از دسـت دادنـد.. ارتش روسیه کرانه های آرال را در سال 1840 – تاشکند را در سال 1864 – بخارا را در سال 1868 – سمرغند را در سال 1868 و کرانه های خیـوه و آمودریـا را در سـال 1873 بچنگ آورد و از پیکر ایران جدا کرد.

میان رودان

از سال 539 پیش از میلاد که کـورش بـزرگ بـه بابـل در آمـد، سـرزمین میـان رودان (عراق کنونی) بخشی از شاهنشاهی ایران شد و تـا پایـان روزگـار ساسـانی تیسـفون یکی از پایتخت های ایران بود، بسیاری از شهرهای عـراق ماننـد (بَغـداد) - (انبـار) – (سورستان) – (کوفه) – (شهربان) .. هنوز هم نامهـای ایـرانی دارنـد و هنـوز هم بخش بزرگی از مردم عراق زیر هنایش فرهنگ ایرانشهری بسر می برنـد.. در دورۀ صـفوی در سـالهای 1501ـ 1533 و 1622-1638 ایـران سـرزمین میـان رودان را بـه دولت عثمانی واگذاشت.

کردستان

از دیدگاه تاریخی کردستان در همیشۀ تاریخ بخشی از ایـران بـزرگ بـوده و کردهـا بـه زبان ایرانی شاخۀ شمال باختری سخن گفته و می گویند، زبانی که با پارسـی باسـتان و زبان اوستایی و پارسی کنونی خویشاوندی بسیار نزدیک دارد.

ارمنستان

در روزگار هخامنشیان ارمنستان بخشی از شاهنشاهی ایـران شـمرده می شـد، زبـان ارمنی از خانوادۀ زبانهای هند و اروپایی است، و بیش از هـزار واژۀ همریشـه بـا زبـان

پارسی دارد برای نمونه: **دشمن:** در ارمنی دوژمان **دشوار:** در ارمــنی دژوار – **دَه:** در ارمنی داس – **گاهنامه:** در ارمنی گاه نامک – **کفش:** در ارمنی کوشــیک... یکی از نامــدارترین دانشــمندان زبانشــناس ارمــنی بنــام (هراچیــا اجاریــان Hratchia Adjarian) نوشته است: در زبان ارمـنی یـازده هـزار ریشـه واژه هسـت کـه هـزار و چهارسد تای آن از زبان پارسی باستان و پهلوی ساسانی گرفته شده اند.

پیش از اینکه الفبای ارمنی بدستیاری (مسروب ماشتوتس Mesrop Mashtots) در آغاز سده ی پنجم میلادی ساخته شود، ارمنیان از دبیرۀ پهلوی و آشوری و گـاه یونـانی بهره می بردند ولی دبیرۀ پهلوی از پذیرش بیشتری در میان ارمنیان برخوردار بود

فرهنگ ارمنی آمیزه ای از فرهنگ بـومی- فرهنـگ ایرانشـهری و فرهنـگ هلـنی بـود. شمار بزرگی از ارمنیان پیش از مسـیحیت پـیرو آیین زرتشـت بودنـد.. نامهـای هماننـد میان ایرانیان و ارمنیان مانند: **(اهوره مزدا)** در ارمـنی (ارامـازد Aramazd) – **(بهرام)** در ارمنی (واهرام) – **(آناهیتا)** در ارمنی (آنـاهیت) – **(تـیرداد)** در ارمـنی (ترداد)... و افسانه های همانند مانند **« واهاگن»** کـه در اسـاتیر ارمـنی ایـزد جنـگ - ایزد خورشید - شکار چی دلیر.. و پهلوان اژدها کش ارمنی است که می توان او را بـا (ایزد مهر) در نبرد با تاریکی .. و با گرشاسب و سام نریمان و رستم در اژدها کشـی برابر شمرد...



واهاگن اژدها کش ارمنی و



رستم اژدها کش ایرانی

جمهوری آذربایجان

برابر پیمان نامۀ گلستان، دولت تـرک تبـار قاجـار همـۀ سـر زمین خـان نشـین جنـوب غفغاز - باکو— شیروان – قره باغ – گنجه شکی – قبا – و بخشی از تالش را به دولت روسیه واگذاشت.. پس از پیمان نامۀ ترکمان چای سـرزمینهای نخجـوان – مغـان – و ایروان را نیز به روسها واگذار کرد، بیشینۀ این سـرزمین هـا هنـوز هم نامهـای ایـرانی دارند و فرهنگ ایران در بُن جانشان جاری است.

گرجستان

واژۀ Gorgeous در زبان انگلیسی که نشان دهندۀ فر و شکوه و زیبایی و آراسـتگی است، ساخته شده از همین **گرجستان** است. بخشـهایی از خـاور گرجسـتان در دورۀ ساسـانی بخشـی از ایرانشـهر بشـمار می رفتنـد و تـا سـال 1783 نـیز بخش خـاوری گرجستان زیر سرپرستی ایران بـود تـا اینکـه در روز بیسـت و چهـارم ژوییـه آن سـال پیمان نامه ای میان دولت روسیه و پادشـاهی بخش خـاوری گرجسـتان بنـام « پیمـان نامۀ گرجیوسک » نوشته شد و برابـر آن پیمـان نامـه گرجسـتان زیـر بـال روسـیه جـا گرفت و برای همیشه از ایران جدا شد.

خوارزم

سرزمین خوارزم همان است که در گرامی نامۀ اوستا از آن با نام « **ائیرینم وئجه**» یـاد شـده اسـت و همـواره **دل ایرانشهر** بـوده اسـت، این سـر زمین را از دیـدگاه سیاسی می توان از پیکر ایران جدا کرد ولی از دیدگاه فرهنگی هرگز!!.

خراسان بزرگ

افزون بر خوارزم، سر زمین خراسان نیز در همان گسترۀ گیتاشناسـی جـا دارد . پهنـۀ خراسان از سمنان در باختر، تا شمال افغانستان، تا دامنـه هـای رشـته کوههـای پـامیر فرا می رود..



کوههای پامیر

استانهای کنونی خراسان همانند سنجان در ترکمنستان – خراسان رضوی – خراسان شمالی و خراسان جنوبی در ایران همگی بخشهایی از خراسان کهن هستند تا پیش از سده ی سیزدهم میلادی و یورش ویرانگر مغول، خراسان پایتخت فرهنگ ایران بزرگ بشمار می رفت. جدایی فرهنگی میان خراسان و ایران درست مانند جدایی خاک است و زمین!!..

بحرین

در سال 1336 تازی دولت شاهنشاهی ایران برابر پیشنهاد نامه ای، آبخوستان (= مجمع الجزایر) بحرین را استان چهاردهم ایران شناساند. تا سال 1348 این بخش از سرزمین تاریخی ایران بخشی جدا نا شدنی از پیکر تنومند و با شکوه ایران بشمار می رفت، ولی سر انجام در پی ترفندها و ساخت و پاخت های پنهان و آشکار دولت استعماری انگلیس، آبخوستان بحرین در روز بیست و چهارم اردیبهشت ماه 1349 از پیکر سرزمین تاریخی ایران جدا شد، ولی نه ملت ایران به این جدایی تن داد و نه مردم آزادۀ بحرین!!..

پیوند

فرهنگستان جهانی کوروش بزرگ آهنگ آن دارد که بی نگر به ساخت و پاخت های جهانی، و بی نگر به ترفند های بد شگون شترنگ بازان سیاسی، رشته های پیوند مهر و دوستی را میان شهروندان همۀ سرزمینهای جدا شده از پیکر ایران بزرگ استوار سازد. در این راستا همۀ فرهیختگان ایرانی و همۀ آزاده زنان و بزرگمردان دلبستۀ فرهنگ ایرانشهری را از سر زمینهای جدا شده به همکاری در این نبرد بزرگ فرهنگی فرا می خواند..

استادان دانشگاه – نویسنگان – سخن پردازان – نگار گران – خُنیا گران – دانش پژوهان و دیگر دانشبانان در رشته های گوناگون از سر زمینهای تاجیکستان سمرغند – بخارا - افغانستان – گرجستان – ارمنستان – بحرین - غفغاز – آران – عراق و... می توانند بزبانهای پارسی- دری- عربی – انگلیسی و آذری گفتارها و نوشتارها و سروده ها و دستاوردهای دانشی خود را در هر زمینه ای که هست از راه تارنمای

فرهنگستان جهانی کوروش بزرگ با دیگر دوستداران فـر و فرهنـگ ایرانشـهری انباز کنند.

اگر توان آن نداریم که اندامهای پاره شدهٔ ایران بزرگ را بهم بدوزیم و دوباره آن پیکر شکوهمند ایرانشهر را پدید بیـاوریم، ولی تـوان آن داریم کـه دسـت در دسـت یکـدیگر بگذاریم و فر و شکوه فرهنگ ایرانشهری را زنده کنیم و یکبار دیگر در آسمان فرهنـگ جهان بدرخشیم.